

غلامحسین صالحی‌علامی

استاد دانشگاه سپاهیان انقلاب

طبقه بندی شاعران

فرق گذاشتن ، میان زیاد و کم ، بزرگ و کوچک ، سیاه و سفید ، و تشخیص زبان بیگانه ، از زبان مادری ، و تفاوت میان دو علم ، و مقایسه بین کلام بسیار زیبا و بسیار زشت ، کاری آسان است . ولی تشخیص و فرق گذاشتن بین دو کلام زیبای مشابه و همانند ، و مقایسه دو یا چند شاعر و الای شیرین سخن ، و برتری دادن یکی را بر دیگری ، کاری واقعاً دشوار و سنگین است و ذوق و تسلط و مهارت و علم و احاطه کامل ، می‌خواهد .

از اینرو در عرف ادب و محاوره ادبا ، فنی به نام طبقات شعرا ، پیدا شده که به تدریج ، موجب تألیف برخی کتابها ، در موضوع تاریخ ادبیات تازی ، به نام طبقات ، گردیده است ، مانند طبقات الشعراء از محمد بن سلام الجعفی ، و کتاب الشعر والشعراء یا طبقات الشعراء از ابن قتیبه و کتاب طبقات الشعراء از ابن معتر و جز آنها .

مؤرخان و محققان ، در این گونه کتابها ، کوشیده‌اند که نقاب از چهره بهترین شاعران ، بردارند و برترین آنها را به جامعه ، بشناسانند . ولی ، هرگز این صاحب نظران ، با همه تلاشی که کرده‌اند ، در تشخیص و اظهار نظر خود ، در معرفی برجسته ترین شاعر ، اتحاد قول و اتفاق کلمه ، نداشته‌اند . حتی در مورد

امرؤ القیس ، شاعر نام آور عرب هم ، با یکدیگر ، اختلاف عقیده دارند : ناگزیر ، این شیفتگان شعروادب ، برای رجحان دادن شاعری بردیگران ، به تعیین میزان و مقیاسهای خاصی متوسل ، شدند . مثلاً بعضی تقدم زمانی شاعر ، و بعضی ، خوبی معنی اشعارش را ، ملاک فضیلت ، دانستند . هدهای زیبایی لفظ و حسن عبارات صوری را و جمعی ، انعکاس علاقه و تعصب و حمیت قبیله ای او را ، در زبان شعر ، مورد نظر قرار دادند . ولی با همه این اوصاف ، نتیجه داوری های ایشان ، غالباً با هم متفاوت است .

مردم هر شهر ، یک شاعر را ، بسته به ذوق خود ، برتر دانستند مثلاً دانشمندان

بصره ، امرؤ القیس را ، و اهل کوفه ، اعشی را ، و اهل حجاز و بادیه ، زهیر و نابغه را ، بردیگران ، مقدم می دانند .

ان اهل البصرة كانوا يقدمون امرؤ القیس بن حجر ، و ان اهل الكوفة ، كانوا يقدمون الاعشی ، و ان اهل الحجاز و البادية ، كانوا يقدمون زهیراً و النابغة . ۱

گاهی دیده می شود ، بعضی ، بکار بردن معانی غریب ، یا نادر بودن تعبیر ، یا سرودن شعری را در موضوعی کم سابقه یا بی سابقه ، ترجیح یک شاعر ، تصور کرده اند . ولی حقیقت ، آن است که برتری و افضلیت شاعر ، نه در تقدم ولادت اوست و نه در صرف اشتها او : بلکه فقط ، خصائص شعری و خوبی و شیوایی کلام و معانی ظریف و لطیف و درک و احساس شاعر و حسن تأثیر شعرش در دلها و نفوس جامعه ، و بقاء و دوام آنها در صفحه روزگار ، می تواند ، توجه و نظر سخن سنجان و نقادان سخن را که به رازها و رمزها ، آگاهند ، به خود جلب کند که گفته اند : وللشعر صناعة و ثقافة ، يعرفها اهل العلم ، کسائر

اصناف العلم و الصناعات . ۲

ادیب شهیر مصری، دکتر طه حسین، نیز همین نظریه را پذیرفته و میگوید:
 در شعر يك زیبایی فنی خالصی، وجود دارد که گاهی در لفظ، متجلی است و
 گاهی در معنی، ولی گاه در هر دو جلوه گرامت ۳، و بدیهی است اگر شعری
 از این جمال و زیور عاری باشد، یعنی فاقد جمال صورت و کمال معنی باشد،
 بی ارزش است.

کسانی که شاعران عرب را به اعتبار زمان، تقسیم کرده اند، آنان را
 به چهار گروه (جاهلین و محضرمین و اسلامیین و مولدین یا محدثین)، مشخص
 نموده اند: ۴

الف: جاهلین عبارتند از شاعرانی که پیش از اسلام بوده اند و از بین
 رفته اند و یا اگر بر حسب ظاهر، زنده بوده اند، شعر قابل ذکری نگفته اند و
 به همان رسوم و آداب و عقاید جاهلیت مانده اند تا مرده اند. مانند امرؤ القیس
 و زهیر و امیه بن ابی الصلت و لبید.

ب: محضرمین شاعرانی هستند که هم زمان قبل از اسلام و هم زمان
 اسلام را درک نموده اند و در هر دو زمان و هر دو عصر بوده اند و شعر سروده اند یعنی،
 نیمی در جاهلیت و نیمی، در اسلام گذرانیده اند مانند خنساء و حسان بن ثابت.

ج: اسلامیین عبارتند از شعرائی که در اسلام، نشوونما یافتند ولی
 سلیقه عربیت آنها، از بین نرفت و آنها شعرای بنی امیه هستند.

د: مولدین یا محدثین شاعرانی هستند که در زمان فساد عربیت و آمیختگی
 و امتزاج زبان عرب، با عجم، نشوونما داشته و پرورش یافته اند و آنان عبارتند
 از شاعران دولت عباسی تا امروز که به تدریج، در آثار آنان، يك ضعف
 تدریجی، بچشم میخورد زیرا ملکه زبان اصیل، در میان آنان، به فساد
 گراییده است.

در مورد مخضرمین ، بعضی معتقدند که مخضرم ، کسی است که بعد از وفات پیغمبر ، اسلام را ، قبول کرده و در مدت زمانی که پیغمبر را درک مینموده ، اسلام نیاورده است و البته ، این عقیده ، اشتباه و مردود و خطای محض است . ۵
برخی ادبا ، از لحاظ خوبی یا کثرت اشعار ، شاعران دوره جاهلی

(جاهلیین) را به سه طبقه ، تقسیم کرده و آنها را به اسم ، نام برده اند . ۶

طبقه اول : امرؤ القیس بن حجر ، و عمرو بن کلثوم ، و زهیر بن ابی سلمی ، و نابغه ذبیانی .

طبقه دوم : اعشى بن قیس ، و لبید بن ربیعۃ العامری ، و طرفه بن العبد .
طبقه سوم : عنتره بن شداد ، و عروه بن الورد ، و درید بن الصمۃ ،
و المرقد الاکبر ، و حارث بن حلزة البشکری .

این تقسیم بندی و نظائر آن ، مانند آنچه احمد حسن الزیات ؛ در تألیف تحقیقی خود آورده ، ۷ از دو جهت مورد قبول همگان نیست ، یکی از آن جهت که ذوقها ، مختلف است و این نظرها و تشحیصها ، صرفاً جنبه ذوقی دارد و دیگر آنکه قدما ، به قواعد نقد ادبی ، به اندازه محققان امروز ، تبحر و آشنایی کامل نداشته اند و از اینرو ، در منقولات و داوریهای آنان ، می بینم که گاه ، کسانی را از طبقه بالاتر ، دانسته یا بر شماره شاعران یک طبقه ، افزوده یا از آن کاسته اند و این تقدیم و تفضیل و تغییر و تأخیر ، در اثر ذوق و سلیقه و کشش و میل قلبی و طبیعی آنها بوده است و اعتبار پژوهشی ندارد .

اما ادبای مسلمان ، شاعران را با عنایت به محتوای شعری آنها ، و قدرت و نیروی شاعری ، و خوبی و جودت مضمون و معنای شعر ، بر چهار دسته تقسیم کرده اند که عبارت است از : شاعر خنذید ، شاعر مفلق ، شاعر فقط ،

الف : شاعر خنذید یعنی شاعر خوشگویی بلیغ که دارای اشعاری نغز و آبدار است .

ب : شاعر مفلق یعنی شاعر نوآور که شعر بدیع و شگفت آور می سراید و به بازار ادب عرضه می کند .

ج - شاعر فقط : شاعری است که از مرحله پست ، کمی بالاتر است .

د - شعرور : شاعری است واقعاً ضعیف و ناتوان که شعرش از لحاظ ادبی ، فاقد ارزش است .

تقسیم بندی فوق بدین صورت نیز بیان شده است که از چهار نوع ، خارج نیستند بدینقرار :

مفلق (یعنی نوآور ، خوب و عجیب) مطبق (یعنی لایق و شایسته و ماهر) ، شواعر (یعنی شاعر ك) مصغر کلمه شاعر ، و منظور شاعری است که مقام شعری او کوچک و حقیر است و شعرور (یعنی شاعر و سراینده بسیار ضعیف) و در معرفی آنان چنین گفته اند :

الشعراء فاعلمن اربعة

وشاعر یخوض وسط المعمه ۹

وشاعر لا تستحی ان تصفه ۱۰

شعرور کلمه ای است که در موقع تحقیر و اهانت به شاعر پرادها ، برای هجو و نکوهش او گفته میشود چنانکه شاعری در هجو شاعر دیگری گفته است :

یا رابع الشعراء کیف هجوتنی و زعمت انی مفحم لا انطق ۱۱

یعنی ای چهارمین شعرا ، یعنی ای شعرور که در شاعری ، سخت ناتوان و عاجزی ، چگونه جرأت کردی مرا هجو گویی و تصور کنی ، من از پاسخ گفتن به تو ، فرو میمانم و سخن نمی گویم .

هرشاعری را نمیتوان در مقام والای ادب ، جای داد ، مگر آنکه آثار طبع و قریحه خداداد وی ، پر ارج و ارزنده باشد و ای بسا شعر، که عمرش چون عمر ستاره سحر ، کوتاه است و به قول دکتر خانلری ، بیش از یکی دو هفته نمی‌باید و پیش از مرگ شاعر، شعرش میمیرد و از خاطرها ، محو میشود ولی شعر پرمایه و ممتاز شاعر واقع بین و ژرف اندیش ، چون آفتاب جهانتاب ، همیشه در تابش و درخشندگی است .

يموت ردىء الشعر من قبل اهله و جیده ببقی وان مات قائله ۱۲

مآخذ ومدارك :

- ۱ - طبقات الشعراء ص ۱۶ .
- ۲ - تاريخ الادب العربی از عمر فروخ ج ۱ ص ۴۶ و ۴۷ .
- ۳ - من تاريخ الادب العربی از طه حسين ج ۱ ص ۶۴ .
- ۴ - تاريخ الادب العربی از احمد حسن الزيات ص ۴۵ چاپ ۲۱ در مصر :
- ۵ - العمدة از ابن رشيق ج ۱ ص ۱۱۳ .
- ۶ - جواهر الادب از سيد احمد هاشمی ج ۲ ص ۲۸ چاپ مصر .
- ۷ - تاريخ الادب العربی از احمد حسن الزيات ص ۴۶ .
- ۸ - تاريخ آداب اللغة از جرجی زيدان ج ۱ ص ۷۲ .
- ۹ - معجمه : فتنه و جنگ ، جمعش معامع (المنجد) .
- ۱۰ - صفحه ۱ ای ضرب قفاه او بدنه بكفه مبسوطة (المنجد) .
- ۱۱ - العمدة از ابن رشيق ج ۱ ص ۱۱۵ .
- ۱۲ - شعر از دعبل ، به نقل ابن رشيق در العمدة ج ۱ ص ۱۱۴ .